بسم الله الرحمن الرحیم

شنبه 26/07/93

جلسه 1057

بحث در صور اضطرار به طرف معین از اطراف علم اجمالی بود، صورت اولی و ثانیه را مطرح کردیم و عرض کردیم اجتناب از طرف آخر که مضطر الیه نیست لازم نیست در صورت اولی و ثانیه.

اما صورت ثالثه این است که: بعد از فعلیت تکلیف و حصول علم اجمالی ما مضطر بشویم به یک طرف معین، مثل اینکه علم اجمالی پیدا کنیم یا این آب نجس است یا این حلیب، بعد اضطرار پیدا کنیم به شرب آب.

مرحوم آخوند در متن کفایه با نظر مشهور که معتقدند باید از آن حلیب اجتناب کرد مخالفت کرده، فرموده به نظر ما اجتناب از حلیب لازم نیست، زیرا به نظر ما مشهور اشتباهی که کرده اند این است که قیاس کرده اند مقام را به بحث تلف احد اطراف العلم الاجمالی، اگر ما علم اجمالی داشتیم یکی از این دو آب نجس است و آب الف را تلف کردیم مثلا ریختیم در دریا اینجا اجتناب از آن آب دوم یقینا لازم است، بخاطر آن علم اجمالی به اینکه یا این آب قبل از تلف حرام است شربش و یا این آب دوم که باقی است شربش حرام است مطلقا چه قبل از تلف آن آب اول چه بعد از تلف آن، می شود علم اجمالی مردد بین فرد قصیر و فرد طویل، مرحوم آخوند فرموده ما در این مورد قبول داریم که علم اجمالی منجز است، اما اضطرار با تلف فرق می کند، حرمت شرب این آب حرمت مقیده به بقاء آب نیست، بقاء آب قید حرمت نیست شارع شرب ماء نجس را حرام کرده است، تا مادامی که این آب موجود است مصداق ماء نجس است و شربش حرام است وقتی تلف می شود موضوع از بین می رود والا حرمت حرمت مطلقه است حرمت مقیده به مادام عدم التلف نیست، و لکن در مورد اضطرار حرمت مقید است به عدم الاضطرار، ما از اول علم داریم به حرمت شرب یکی از این دو یا آن آب یا این حلیب حرمةً مقیدةً بعدم الاضطرار، اصلا نسبت به زمان بعد از اضطرار ما علم اجمالی نداریم، علم اجمالی ما از ابتدا تعلق گرفته به حرمت احدهما ما لم یضطر الی ارتکاب الحرام، ما می دانیم یک حرمت مقیده به عدم الاضطرار الی ارتکاب الحرام اینجا هست یا در مورد این آب یا در مورد آن حلیب، بعد از اضطرار به شرب این آب ما علم اجمالی نداریم به حرمت شرب، و لذا در متن کفایه فرموده اجتناب از آن حلیب هم لازم نیست.

در حاشیه کفایه فرموده به نظر ما رسیده است که یک علم اجمالی وجود دارد، علم اجمالی داریم به حرمت شرب ابن آب ما لم یضطر الیه یا به حرمت شرب حلیب ما لم یضطر الیه، و فرض این است که ما مضطر به شرب حلیب نشدیم، یعنی ما علم اجمالی داریم یا شرب این آب قبل از طروّ اضطرار حرام بود و یا شرب این حلیب الآن هم حرام است چون ما مضطر به شرب حلیب نیستیم، درست است که حرمت مقید به عدم الاضطرار است فرق می کند با تلف بعض اطراف، اضطرار قید حکم است قید حرمت است این را ما قبول داریم، اما این منافات با این ندارد که یک علم اجمالی منجز تشکیل شود که یا شرب این آب حرام است تا قبل از اضطرار به آن و یا شرب آن حلیب حرام است قبل از اضطرار به آن، و فرض این است که ما هیچ گاه مضطر به شرب حلیب نمی شویم و یا لااقل بعد از اضطرار به شرب ماء فعلا مضطر به شرب حلیب نیستیم، پس حرمت شرب این حلیب قبل الاضطرار الیه این طرف علم اجمالی منجز است، پس وجهی ندارد که حرمت شرب حلیب را بعد از اضطرار به شرب ماء از طرف علم اجمالی خارج بدانیم.

اقول: انصاف این است که فرمایش آخوند در حاشیه کفایه کاملا متین است، و اساسا اشکال اساسی به متن کفایه این است که چرا بین اضطرار به ارتکاب حرام و تلف حرام فرق گذاشت، درست است که در مقام اثبات اضطرار قید حرمت است، ظاهر آیه قرآن این است که میته حرام است مگر مضطر بشوید به آن، یعنی حرمت مقیده به عدم الاضطرار دارد، اما این در مقام اثبات است، در مقام ثبوت اضطرار قید حرام است، یعنی آبی حرام است که مضطر به شرب آن نیستیم، آن ما لم تضطر الیه قید حرام است نه قید حرمت در مقام ثبوت، بله مقام اثبات ممکن است قید حرمت باشد یعنی حرمت شرب ماء مغیاة است به عدم الاضطرار الیه که رفع ما اضطروا الیه یعنی رفع حرمة ما اضطروا الیه، اما در مقام ثبوت این عدم الاضطرار قید حرام هست، شرب مائی که مضطر به آن نباشید حرام است و شرب مائی که مضطر به آن هستید حلال است، چون قید حرمت در مقام ثبوت قید حرام است، اطلاق که غیر معقول است که بگوئید شرب ماء مطلقا حرام است چه مضطر به آن باشید چه نباشید، پس اطلاق متعلق حرمت غیر معقول است نسبت به طروّ حال اضطرار، اهمال هم غیر معقول است، طبعا می شود مقید به این قید که شرب مائی که مضطر به آن نیستید حرام است و شرب مائی که مضطر به آن هستید حلال است، قید حرمت قید حرام هست لبا، ولو در مقام اثبات قید حرمت باشد اما ثبوتا قید حرام هست چون آن حرام اطلاق که ندارد، مثلا شرب الماء که حرام است آیا شرب الماء مطلقا حرام است چه مضطر به آن باشید چه نباشید؟ اینکه غیر معقول است با توجه به دلیل رفع ما اضطروا الیه، اهمال هم که غیر معقول است، پس می شود شرب مائی که مضطر به آن نیستید حرام است، پس عدم الاضطرار قید حرام هست ولو در مقام اثبات قید حرمت باشد، کما اینکه بقاء حرام و عدم تلف آن لبّا قید است در متعلق حرمت، آب نجس که باقی هست و تلف نشده است شربش حرام است، والا آب نجس تالف که امکان شرب ندارد تا شربش حرام بشود، پس فرقی بین تلف و یا اضطرار نیست.

در منتقی الاصول فرموده اگر ما قائل شویم به مسلک علیت می پذیریم که اجتناب از این طرف غیر مضطر الیه در صورت ثالثه لازم هست، زیرا قبل از اینکه ما اضطرار پیدا کنیم به شرب این آب مثلا علم اجمالی پیدا کردیم که یا این آب نجس است یا آن حلیب نجس است، پس اجتناب از این حلیب طرف علم اجمالی منجز هست، و لکن بنا بر مسلک اقتضاء که می گوید منجزیت علم اجمالی نسبت به موافقت قطعیه متوقف است بر عدم جریان اصل بلا معارض، اگر اصل بلامعارض در یک طرف جاری شد بنا بر مسلک اقتضاء دیگر این علم اجمالی وجوب موافقت قطعیه ندارد، طبق این مسلک ما باید بپذیریم که اجتناب از این حلیب بعد از طروّ اضطرار به شرب آب لازم نیست، حتی در مثال تلف هم باید بپذیریم که اگر ما علم اجمالی داشتیم یکی از این دو آب نجس است و آب الف را اتلاف کردیم یا تطهیر کردیم، آنجا هم باید بپذیریم که اصل بلامعارض در آن آب موجود جاری می شود و بنا بر مسلک اقتضاء اجتناب از آن لازم نیست، فرموده بالاتر بگویم علم اجمالی داریم که یا نماز جمعه واجب است یا نماز ظهر، بنا بر مسلک اقتضاء بعد از اینکه نماز جمعه خواندیم اصل برائت از وجوب نماز ظهر جاری می شود بلا معارض، اگر تعجب می کنید شاید بخاطر این است که مسلک اقتضاء تمام نیست، و الا بنابر مسلک اقتضاء باید بپذیریم که اصل بلامعارض بعد از اضطرار به یک طرف یا تلف آن طرف جاری می شود نسبت به طرف باقی، چرا؟

فرموده زیرا موضوع اصل مثلا موضوع اصل طهارت شک است در نجاست، و شک انحلالی است، شک در هر آن موضوع است برای یک تطبیق اصالة الطهارة بر این مشکوک النجاسة، شک در نجاست این حلیب در زمانی که مضطر نبودیم به شرب آن آب یک فرد بود برای اینکه موضوع اصالة الطهارة باشد، و شک در نجاست این حلیب بعد از اضطرار به آن آب موضوع دیگری است برای جریان اصالة الطهارة، آنی که طرف معارضه بود با اصالة الطهارة در آب شک در نجاست این حلیب بود در همان زمان، یعنی آن شک در زمان عدم اضطرار به شرب آب، آن شک در نجاست این حلیب می خواست موضوع بشود برای اصل طهارت در حلیب، این شک در نجاست آب هم می خواست موضوع بشود برای اصالة الطهارة در آب، ترجیح احدهما بر دیگری بلا مرجح بود تعارضا تساقطا، اما بعد از اضطرار به شرب ماء که موضوع دوم برای اصالة الطهارة در حلیب محقق می شود موضوع دوم عبارت است از شک در نجاست حلیب بعد از اضطرار به شرب ماء، این موضوع دوم و جدید است برای اصالة الطهارة در حلیب، خوب این موضوع جدید الآن موجود شد، بعد از تعارض و تساقط اصالة الطهارة در آن آب قبل از طروّ اضطرار با اصلة الطهارة در حلیب قبل از طروّ اضطرار نوبت می رسد به یک اصالة الطهارة دیگر که موضوعش بعد از اضطرار به شرب ماء فعلی می شود، موضوع شک فعلی در نجاست حلیب بعد طروّ الاضطرار بشرب الماء است، خوب این موضوع جدید است برای اصالة الطهارة، از این به بعد این موضوع جدید محقق می شود و می خواهد موضوع باشد برای اصالة الطهارة، خوب اصالة الطهارة برای این شک که شک در نجاست حلیب هست بعد از اضطرار به شرب ماء این موضوع وقتی فعلی شد و اقتضاء کرد جریان اصالة الطهارة را در این حلیب که اصالة الطهارة در آب در زمان سابق بخاطر معارضه با اصالة الطهارة در حلیب در زمان سابق قبل از طروّ اضطرار به شرب ماء تعارض و تساقط کرده بودند، و بعد از تعارض و تساقط اینها حالا یک موضوع جدیدی محقق شده در این حلیب که شک در نجاست حلیب بعد طروّ الاضطرار الی شرب الماء است، خوب الآن این شک در نجاست حلیب بقاءً می خواهد مشمول خطاب کل شئ لک طاهر بشود، وقتی می خواهد موضوع اصالة الطهارة بشود که معارض ندارد، ایشان فرموده است ملاک تعارض اصول صرف علم اجمالی نیست، صرف اینکه از جمع بین دو اصل ترخیص در معصیت لازم می آید نیست بلکه ملاک تعارض اصول این است که جریان احدهما دون الآخر ترجیح بلا مرجح بشود، جریان اصالة الطهارة در آن آب قبل از طروّ اضطرار او ترجیح بلا مرجح بود، زیرا جریان اصالة الطهارة در آب قبل از طروّ اضطرار به آن با اصالة الطهارة در حلیب در همان زمان چه فرقی می کرد، اگر می گفتیم اصالة الطهارة در آب قبل از طروّ اضطرار جاری است بلا معارض می شد ترجیح بلا مرجح، ولی بعد از اینکه اضطرار به این آب پیدا کردیم موضوع جدیدی بوجود آمد برای اصالة الطهارة در این حلیب بقاءً، این که ما بگوئیم این موضوع جدید مجرای اصالة الطهارة است دیگر ترجیح بلا مرجح نیست، شبیه آنی که مشهور در ملاقی بعض اطراف شبهه گفته اند، گفته اند شما ساعت هشت علم اجمالی پیدا کردید که یکی از این دو آب نجس است اصل طهارت در این دو آب تعارضا تساقطا، ساعت نه دست می زنید به این آب الف الآن ساعت نه که شده است اصل طهارت در این دست شما موضوع پیدا کرد، موقعی موضوع پیدا کرد اصالة الطهارة در این ملاقی که دست شماست که اصل طهارت در عدل الملاقا و ملاقا در زمان سابق مقتضی جریان پیدا کردند و ساقط شدند بالمعارضه، پس اصل طهارت در این دست معارض ندارد، وقتی موضوع پیدا کرد هیچ معارضی در مقابلش نیست، فرموده اینجا هم همینجور است شک در نجاست حلیب دو فرد دارد شک در نجاست حلیب قبل از طروّ اضطرار به شرب ماء و شک در نجاست حلیب بعد از طروّ اضطرار به شرب ماء، این شک در نجاست حلیب بعد از طروّ اضطرار به شرب ماء این موضوع جدیدی است برای اصل طهارت که این موضوع جدید مقتضی یک اصل طهارت جدیدی است که جریان او ترجیح بلا مرجح نیست، موضوع اصل طهارت مثلا شک در نجاست است و شک انحلالی است، مقدمه فرمایش ایشان این است که می گوید موضوع اصل طهارت مثلا شک در نجاست است و شک انحلالی است، شک در نجاست این حلیب قبل از اضطرار و شک در نجاست حلیب بعد الاضطرار، شک بعد الاضطرار شک دومی است که وقتی فعلی شد اقتضاء می کند که اصل طهارت در مورد او فعلی بشود، و موقعی شک در نجاست بعد الاضطرار الی شرب الماء فعلی می شود که زمان دوم است بعد از اضطرار به شرب ماء و موقعی فعلی می شود که اصل طهارت در آن آب قبل الاضطرار با اصل طهارت در این حلیب قبل الاضطرار الی شرب الماء تعارضا تساقطا، ساعت اول این دو اصل تعارض و تساقط کردند، ساعت دوم که اضطرار پیدا می کنید به شرب ماء موضوع جدید در این حلیب که شک در نجاست حلیب است محقق شد که دیگر ما معارض بالفعل برای اصل طهارت نداریم.

فرموده لکن مهم این است که مسلک اقتضاء باطل است، نه از باب امتناع اصل بلا معارض، نه اشکالی ندارد که شارع بیاید ترخیص بدهد در ارتکاب یک طرف از اطراف علم اجمالی، نه محذور عقلی ندارد، لکن محذور اثباتی دارد، فرموده ادله اصول موضوعش شک در حرمت یا شک در نجاست است، از حیث شک در حرمت و نجاست تأمین می دهد و مؤمن از واقع است نه از حیث طرف علم اجمالی بودن، اصل بلا معارض که جاری می کنید در یک طرف علم اجمالی ایشان فرموده این کار درستی نیست، مسلک اقتضاء ثبوتا معقول است اما اثباتا اشتباه می کند که می آید اصل بلامعارض جاری می کند بعد دچار این دردسرها می شود، زیرا اصل بلامعارض در یک طرف علم اجمالی برای چی جاری می کنید، مثلا شما علم اجمالی دارید یا این آب نجس است یا این لباس، خوب قبلا عرض کرده ایم که قاعده حل در این آب اصل بلامعارض است چون خطاب مختص است، فرموده قاعده حل از حیث مشکوک الحرمة بودن مؤمن هست، اما از حیث احتمال انطباق آن نجس معلوم بالاجمال بر این آب که مؤمن ندارید، کل شئ لک حلال و کل شئ لک طاهر ناظر به این حیث نیست، فقط از حیث شک در حرمت و نجاست می گوید من مؤمن هستم نه از حیث احتمال انطباق معلوم بالاجمال بر این فرد، شما از این حیث باید مؤمن اقامه کنید که نمی توانید اقامه کنید.

بعد فرموده است که فرض کنید دلیل اصل اطلاق دارد و از حیث احتمال انطباق معلوم بالاجمال هم می گوید شما مؤمن دارید در این آب مثلا، خوب تعارض می کند با آیاتی که مفادش این است که ما بعد از تمامیت بیان می توانیم عقاب کنیم، مثل و ما کنا معذبین حتی نبعث رسولا، ظاهرش این است که بعد از بعث رسول یعنی بعد از تمامیت بیان استحقاق عقاب وجود دارد و امکان بیان هست، خوب عرف علم اجمالی را بیان می داند و علم اجمالی بیان است، پس آیه قرآن اطلاقش می گوید که شما بیان داری بر اینکه در اینجا یا این آب نجس است و اجتناب از او لازم است یا آن لباس نجس است و نباید در آن نماز بخوانی، اطلاق آیه جلو اصالة الحل در آب را می گیرد چون می گوید اگر آب را خوردی و واقعا نجس بود عقاب تو عقاب قبل البیان نیست بلکه عقاب بعد البیان است، چون علم اجمالی بیان است، اطلاق کل شئ لک حلال می گوید نه شما عقاب نمی شوی بر خوردن این آب، نسبت عموم من وجه است، کل شئ لک حلال مورد افتراقش شبهات بدویه محضه است، مورد افتراق آیه هم موارد علم تفصیلی است، مورد اجتماع هم اینجاست که اصل بلا معارض در یک طرف علم اجمالی جاری شد، کل شئ لک حلال بنابر اینکه تأمین بدهد از حیث طرفیت علم اجمالی اطلاقش می گوید شما عقاب نمی شوی بر ارتکاب این فرد که اصل بلامعارض دارد، ولی آیه شریفه می گوید بیان هر جا تمام شد عقاب می شوی و علم اجمالی هم به نظر عرف بیان است، این محصل فرمایش ایشان.

اقول: به نظر ما این فرمایشات تمام نیست:

اما اصل مطلب ایشان که بنابر مسلک اقتضاء ایشان فرمود باید ملتزم شویم به جواز ارتکاب این طرف غیر مضطر الیه چون اصل بلامعارض دارد؛ اولا: خدمت ایشان عرض می کنیم که ظاهر ادله این است که موضوعِ اصل شئ است نه شک، شیئی که لا تعلم بنجاسته طاهر، یا شیئی که لا تعلم بحرمته حلال، خوب این حلیب یک شئ است نه دو شئ، یک شئ است که اصل طهارت در او تعارض کرد با اصل طهارت در آن آب.

ثانیا: بر فرض موضوع شک باشد، اما این شک از اول بوده، شک جدید نیست، من از همان زمان که یک قطره خون افتاد نمی دانم در این آب افتاد یا در آن حلیب، من شک پیدا کردم در نجاست این حلیب در زمان اول و در زمان ثانی، مشکوک متأخر است و الا شک که متأخر نیست، از همان زمان شک پیدا کردم در اینکه آیا این حلیب الآن و در آینده نجس هست و حرمت شرب دارد یا ندارد، مگر شما نمی گوئید موضوع اصل طهارت شک است خوب شک که فعلی است از زمان حدوث علم اجمالی، مشکوک استقبالی است، و مادامی که این شک باقی است اصل طهارت هم موضوع دارد، هر وقت شک از بین رفت اصل طهارت هم از بین می رود، به مجرد اینکه من شک بکنم در نجاست این حلیب در ساعت اول که قبل از اضطرار به شرب ماء است و در ساعت دوم که بعد از اضطرار به شرب ماء است اصل طهارت در این حلیب چه در ساعت اول و چه در ساعت دوم موضوع پیدا می کند، وقتی شک فعلی است موضوع است برای اصل طهارت و تعارض می کند با اصل طهارت در آب.

کل ذلک بخاطر این فرمایشات ایشان اصل اشکالش این است که ترجیح بلامرجح را بد معنا کرده است، ترجیح بلا مرجح یعنی اینکه وقتی دلیل ولو به لحاظ آینده دو موضوع دارد یک موضوعش آب است و یک موضوعش حلیب، و نمی تواند هر دو موضوع را شامل شود چون ترخیص در معصیت لازم می آید که بگوید هر دو را می توانی بخوری، ترجیح بلا مرجح یعنی تعیین اینکه یکی از این دو مجرای اصل است دون دیگری، این تعیین بلا دلیل است، بلا مرجح یعنی بلا دلیل قاطع، آقا شما دلیل قاطع که ندارید بر اینکه اصل طهارت در این آب قبل از طروّ اضطرار جاری نیست ولی در آن حلیب بعد از طروّ اضطرار جاری است، وقتی دلیل قاطع نداشتید و حجت نداشتید ترجیح بلا مرجح یعنی تعیین جریان اصل در یک طرف بلا حجة معتبرة، خوب شما حجت معتبره ندارید و ظهور خطاب اصل منعقد نمی شود نسبت به این دو طرف، این معنای ترجیح بلامرجح است، نه اینکه یک مزیت محتمله ای را پیدا کنید تا از ترجیح بلا مرجح بودن در بیاید، نه! ترجیح بلا مرجح یعنی تعیین جریان اصل در یک طرف بلا معین اثباتی و بلا حجة اثباتیه که در ما نحن فیه همینطور هست.

و الحمد لله رب العالمین، بقیه فرمایشات ایشان را فردا بیان خواهیم کرد.